

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسندگان : خیزش  
۲۶ فبروری ۲۰۲۲

## بحران اوکراین، سرریزی از یک تضاد بلوک های امپریالیستی

یادآوری کوتاهی از روابط اوکراین و روسیه:

اوکراین و روسیه تاریخی در هم تنیده دارند. میراث مشترک دو کشور بیش از ۱۰۰۰ سال سابقه دارد و به زمانی برمیگردد که اولین کشور اسلاو در این منطقه متولد شد. حدود سال ۹۸۸ میلادی ولادیمیر اول - شاهزاده کنیف - آئین مسیحیت ارتودوکس را قبول کرد و همین نقطه آغازی شد برای مسیحی شدن روس ها. طی ده قرن گذشته اوکراین مرتباً توسط قدرت های رقیب تکه تکه شد.

سال ۱۹۹۱ بعد از فروپاشی امپراتوری شوروی سابق، مجلس اوکراین استقلال این کشور را اعلام کرد.

تشنج ها در شرق اوکراین وقتی بالا گرفت که جنبش میدان از نومبر ۲۰۱۳ علیه ویکتور یانوکویچ رئیس جمهوری وقت و از متحدان روسیه آغاز شد. یانوکویچ بالاخره وادار به ترک کشور و گریختن به روسیه شد.

روسیه که در آن زمان خود درگیر اعتراض های داخلی بود، نمیخواست اوکراین به بلوک غرب بپیوندد. همزمان در شرق اوکراین گرایش های جدائی طلبانه نزدیک به ملی گرائی روس شکل گرفت.

روسیه از جدائی طلبان حمایت کرد. جنگ در شرق اوکراین، هزاران نفر را کشت و یک میلیون نفر را آواره کرد. در نهایت دو جمهوری خلق دونتسک و لوهانسک اعلام موجودیت کردند. نیمی از دونباس در اختیار شورشیان نزدیک به روسیه قرار گرفت. مسکو به کریمه نیز یورش برد و آنجا را پس از فراندومی، ضمیمه خود کرد.

پس از شکست های ارتش اوکراین در برابر جدائی طلبان، المان و فرانسه طرح صلحی را پیشنهاد کردند که پس از توافق طرفین در مینسک پایتخت بلاروس در فبروری ۲۰۱۵ به توافق مینسک معروف شد. بر اساس توافق مینسک، قرار شد خودمختاری شورشیان به رسمیت شناخته شود و مورد عفو عمومی قرار گیرند.

توافق مینسک به درگیری های بزرگ خاتمه داد اما تشنج ها پایان نیافت. دولت مرکزی اوکراین به وعده هایش عمل نکرد و ناتو با فشار امریکا به سیاست توسعه طلبانه اش به سمت شرق و الحاق اوکراین به ناتو ادامه داد.

روسیه هم تعرضات سیاسی - اقتصادی اش را در شرق اوکراین ادامه داد و تشدید کرد. مسکو روابط نزدیکی با جدائی طلبانی که کنترل بخشی از منطقه دونباس در شرق اوکراین را در اختیار دارند، طی سال ها ایجاد کرده، اما در عین حال میگوید که در جنگ هشت ساله این جدائی طلبان با نیروهای دولتی اوکراین هیچ نقشی ندارد. طی این مدت غرب همیشه در هراس از حمله احتمالی روسیه به اوکراین بود. اما چگونه و چرا این دو منطقه از زمان آغاز نزاع در

سال ۲۰۱۴ تاکنون هر روز به روسیه نزدیکتر شدند؟ دیمیتری مدودوف رئیس جمهوری سابق روسیه می‌گوید: از اپریل سال ۲۰۱۹ و زمانی که ولادیمیر پوتین فرمانی را امضا کرد که براساس آن به ساکنان دونباس اجازه داده می‌شد طی روندی سریعتر از حد معمول تقاضای شهروندی روسیه بکنند، ۸۰۰ هزار پاسپورت روسی صادر شد. اتحادیه اروپا در آن زمان این اقدام را حمله به حاکمیت اوکراین شمرد و ولودیمیر زلنسکی رئیس جمهور اوکراین خواهان اعمال تحریم‌های بیشتری علیه مسکو شد.

ماه مه سال ۲۰۲۱ زلنسکی این اقدام مسکو را گام اول برای ضمیمه کردن این منطقه به خاک روسیه توصیف کرد. یک مقام بلندپایه از جمهوری خودخوانده خلق دونتسک سال ۲۰۱۶ به خبرنگاری رویترز گفت: روسیه به طور مستقیم حقوق بخش کارمندان خدمات عمومی و بازنشستگی در دو منطقه جدائی طلب شرق اوکراین را می‌پردازد. پس از آغاز جنگ، کنیف پرداخت حقوق کارمندان بخش خدمات را به مردمی که در بخش تحت کنترل جدائی طلبان زندگی می‌کردند متوقف کرد. کار اغلب صنایع سنگینی که درآمد دونباس به آن وابسته بود متوقف شد. مسکو می‌گوید که منابع مالی دولت‌های جدائی طلب را تامین نمی‌کند.

### روبل روسی، مدارس و تعطیلات ملی

در هر دو منطقه جدائی طلبان دیگر از هرینیا ( واحد پول اوکراین) استفاده نمی‌کنند و پول رایج این مناطق روبل روسی است. مدارس محلی برنامه آموزشی ملی روسیه را تدریس می‌کنند و نظام آموزشی اوکراین در این مدارس جایی ندارد.

سال ۲۰۲۱، جمهوری خلق دونتسک روز ۱۲ ژوئن (روز روسیه) را برسمیت شناخت. این روز در روسیه تعطیل ملی است و در آن سالگرد استقلال روسیه از اتحاد جماهیر شوروی به یاد آورده می‌شود.

### فرمان تجاری

اواخر سال ۲۰۲۱، پوتین دستور داد که دولت روسیه محدودیت‌های صادرات و واردات کالا بین روسیه و بخش‌هایی از دونتسک و لوهانسک را بردارد. مقام‌های روسی می‌گویند که این اقدام به منظور جبران خسارت ناشی از انسداد اقتصادی که بین این مناطق و سایر مناطق اوکراین بوده صورت گرفته است. وزیر خارجه اوکراین اما این فرمان پوتین را برگ دیگری از «دخالش» در امور داخلی اوکراین دانست و بلافاصله به وزارت خارجه روسیه اعتراض کرد.

### حمایت از حزب حاکم در انتخابات

روسیه متحد (یونایتد راشا)، حزب حاکم روسیه که حامی پوتین است، در مناطق شرقی اوکراین که تحت کنترل جدائی طلبان طرفدار مسکو است، در جریان انتخابات پارلمانی سپتامبر ۲۰۲۱ تبلیغات انتخاباتی می‌کرد. در حالی که کنیف این اقدام را نوعی از «روسی‌سازی» توسط مسکو قلمداد کرد، مسکو گفت هیچ چیز غیرمعمولی در رای دادن - مردمی که تابعیت دوگانه روس و اوکراینی دارند - در انتخابات روسیه وجود ندارد. نتیجه انتخابات در دونباس به شدت به نفع حزب حاکم سنگینی می‌کرد.

### دوران پاندمی کرونا و واکسن

مقام‌های محلی در دونتسک گفتند که روسیه از ژانویه ۲۰۲۱ و به رغم ممنوعیتی که کنیف اعمال کرده بود، محموله‌های واکسن اسپوتنیک وی را به این مناطق ارسال کردند. اوکراین، که استفاده از اسپوتنیک را ممنوع کرده بود، گفته بود در انتظار محموله‌های واکسن ارسالی ساخت غرب است.

با این حال صندوق سرمایه‌گذاری مستقیم روسی (RDIF) که بازار واکسن اسپوتنیک در خارج از مرزهای روسیه را اداره می‌کند گفت که این صندوق هیچ محموله‌ای به دونتسک یا لوهانسک نفرستاده است.

زلنسکی گفت: احتمال برگزاری فراندوم در مورد آینده مناطق مورد مناقشه شرق اوکراین و نیز کریمه - که سال ۲۰۱۴ ضمیمه خاک روسیه شد- را رد نمی‌کند، اما زلنسکی نگفت که کی و یا چطور چنین فراندومی می‌تواند برگزار شود. دمتری پسکوف سخنگوی کرملین گفت: برگزاری فراندوم امری کاملاً مربوط به امور داخلی اوکراین است.

پارلمان روسیه (دوما) پیش‌تر از پوتین خواسته بود تا استقلال منطقه دونباس را که اغلب ساکنانش روسی‌زبانند به رسمیت بشناسد.

اینک روسیه نزدیک به ۱۵۰ هزار نیرو در مرزهای اوکراین همراه با تجهیزات نظامی سبک و سنگین مستقر کرده، ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه، دوشنبه شب ۲۱ فوریه پس از به رسمیت شناختن استقلال دونتسک و لوهانسک، دستور استقرار نیروهای روسی در این منطقه را صادر کرد. تصمیم پوتین در به رسمیت شناختن استقلال دونتسک و لوهانسک با واکنش‌های گسترده بین‌المللی رو به رو شد و بحران اوکراین شدیدتر از قبل شده است.

### در خبرهای جاری می‌خوانیم:

ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه بامداد پنجشنبه ۲۴ فوریه/ ۵ اسفند اعلام کرد که به ارتش روسیه دستور داد «عملیات ویژه‌ای» در منطقه دونباس انجام دهد.

همزمان ارتش روسیه زیرساخت‌های نظامی در اوکراین را مورد حمله قرار داد. قرار است رئیس جمهوری امریکا بعد از رایزنی با سران گروه هفت پاسخ و اشنگتن به مسکو را به مردم امریکا اعلام کند. به گزارش رسانه‌های روسیه (راشاتودی، تاس و غیره) در فرمان پوتین آمده است:

«شرایط ما را ملزم به اقدام قاطع و فوری می‌کند. جمهوری‌های خلق دونباس بر این اساس با درخواست کمک به روسیه متوسل شدند. با تصویب شورای فدراسیون و به موجب معاهدات دوستی تصویب شده توسط مجمع فدرال مبنی بر کمک متقابل به جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک، تصمیم به انجام یک عملیات نظامی ویژه گرفته‌ام.»

همزمان پوتین در یک نطق تلویزیونی گفت قصد دارد اوکراین را «غیرنظامی» و «نازی‌زدائی» کند. رئیس جمهوری روسیه گفت: «ما هیچ برنامه‌ای برای اشغال اوکراین نداریم.»

همزمان با نطق تلویزیونی پوتین سی‌ان‌ان و سی‌بی‌اس‌و چند رسانه اوکراینی گزارش دادند صدای انفجارهایی در سراسر اوکراین از جمله در کنیف شنیده می‌شود.

نیروهای اوکراین مستقر در مرزهای این کشور اعلام کردند که ارتش روسیه از سمت بلاروس و از شرق و همچنین از کریمه که در سال ۲۰۱۴ ضمیمه خاک روسیه شد عملیات نظامی علیه این کشور را آغاز کرده‌اند. بر این اساس این حمله ساعت پنج بامداد صبح دیروز آغاز شده است و به اطراف کیف پایتخت اوکراین رسیده است.

ولودیمیر زلنسکی، رئیس جمهوری اوکراین طی نطقی در تلویزیون آغاز «عملیات ویژه» ارتش روسیه در دونباس را تأیید کرد. زلنسکی گفت:

«روسیه به زیرساخت‌های نظامی ما و به نیروهای ما در مرز حمله کرد. در بسیاری از شهرهای اوکراین صدای انفجار شنیده می‌شود. ما در سراسر کشور اعلام قوانین جنگی می‌کنیم.» زلنسکی در ادامه افزود: «دقیقه‌ای قبل با پرزیدنت بایدن تلفنی صحبت می‌کرد. ایالات متحده در تلاش برای تشکیل یک ائتلاف جهانی است. امروز اما همه باید آرامش خود را حفظ کنند. اگر می‌توانید در خانه بمانید.»

جو بایدن، رئیس جمهوری امریکا با انتشار بیانیه‌ای گفت:

«دعاهای جهانیان امشب با مردم اوکراین است زیرا آنها از حمله غیرقانونی و غیرقابل توجیه نیروهای نظامی روسیه رنج می‌برند.» بایدن در این بیانیه خاطرنشان کرد که امریکا، متحدان و شرکایش پاسخی هماهنگ و قاطع به روسیه خواهند داد و مسکو را پاسخگو خواهند کرد.

همزمان ارتش روسیه زیرساخت‌های نظامی در اوکراین را مورد حمله قرار داد. قرار است رئیس جمهوری امریکا بعد از اریزنی با سران گروه هفت پاسخ‌واشنگتن به مسکو را به مردم امریکا اعلام کند.

نشست اضطراری وزرای خارجه کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو صبح روز پنج‌شنبه پنجم اسفند در بروکسل آغاز می‌شود. پینس استولتنبرگ، دبیرکل ناتو حمله روسیه به اوکراین را محکوم کرد و آن را "گستاخانه و نقض آشکار حقوق بین‌الملل" خواند. استولتنبرگ در توئیتر خود نوشت که این حمله امنیت اروپا را تهدید می‌کند.

جو بایدن، رئیس‌جمهور امریکا در گفتگو با ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین، حمله "بی‌دلیل و غیرموجه" روسیه به اوکراین را محکوم کرد و گفت زلنسکی را از اقدامات برنامه ریزی شده امریکا و متحدان آن علیه روسیه از جمله "تحریم‌های سخت" مطلع کرده است. برای درک چگونگی سرریز شدن این تضاد باید کمی به عقب برویم و این تضاد را عمیق‌تر بشکافیم.

### منافع و درگیری های ژئوپلیتیک

بعد از فرریختن اتحاد شوروی و از هم پاشیدن پیمان ورشو، امپریالیسم امریکا و هم پیمانانش پایان تاریخ (به گفته فوکویاما) را اعلام کردند. جناح‌هایی از آنها استراتژی جهان قطبی به رهبری امریکا را پی ریزی کردند، استراتژی یک قطبی که اینها برای آینده جهان ترسیم می کردند به زودی با تحولات جهانی، آن طور که استراتژی‌های غرب پیش بینی می کردند، پیش نرفت. برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی (BRIC) قدرت‌های جدیدی هستند که قدرت‌های امریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن را به چالش می کشند. در تقسیم کار نئولیبرالی جدید، جهانی شدن بازار و نقش کلیدی شرکت‌های فراملیتی، به کشورهای بلوک شرق، نقش بخصوصی داده شده است: استفاده از نیروی کار ارزان و مواد اولیه، بهره برداری از علم و دانش و بهترین باقی مانده‌های صنعت فضائی و گسترش صدور سرمایه و کالا با ایجاد سیاست درهای باز و بازار رقابتی و آزاد شدن منابع انرژی. از نقطه نظر استراتژیک، راه یابی غرب به سواحل دریای سیاه، آنها را به بازار قفقاز نیز نزدیک می سازد و سواحل جنوبی روسیه را از زیر نفوذ آن خارج می کند.

با آنکه روسیه یلسین با این استراتژی همراه شد امریکا از انحلال پیمان ناتو خودداری کرد و با ترغیب کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به پیوستن به ناتو، آن را تقویت کرد. بیم و تردیدهای اروپا و غرب از بازسازی قدرت روسیه و تحدید منافع توسعه طلبانه این کشور و دفاع از منافع جدیدی که تغییر رژیم‌های این کشورها برای بازار سرمایه داری فراهم آورده بود، مبنای این استراتژی جدید بود.

برژینسکی با بنیانگذاری موافقت نامه مشترک سه جانبه کلپ خصوصی مقامات عالی رتبه آمریکائی، اروپائی و ژاپنی، اهداف و شیوه هائی را که اروپائی ها باید در پیش بگیرند آشکارا بیان می کند: «نباید اجازه داد که روسیه یک ابر قدرت شود. می بایست سیبری را استعمار کرد و منابع انرژی را تحت کنترل در آورد». (زیگنیف برژینسکی، انتخاب واقعی، انتشارات اودیل ژاکب، پاریس، ۲۰۰۴ و عرصه بزرگ کارزار، انتشارات بایارد، پاریس ۱۹۹۷)

اینها اجزای یک جنگ سرد نوین هستند که از کوسوو و از هم پاشاندن یوگسلاوی شروع شد. روسیه پوتین کوشش دارد که با ایجاد یک فضای اقتصادی واحد متشکل از روسیه، روسیه سفید، اوکراین و قزاقستان به مثابه آلترناتیوی در برابر اتحادیه اروپا با این استراتژی مقابله کند. این کشور برای جلوگیری از نفوذ امریکا به ابتکارات خویش در زمینه های صنعتی، نفتی، نظامی و تجاری شدت بخشیده و در طرح «اروپائی- آسیائی» اش برنامه سلاح های هسته ای را از سر گرفته است. این طرح می خواهد با طرح استراتژیک «اروپائی- آتلانتیک» مقابله نماید. پوتین با تکیه بر ارزش های سنتی، فامیل، تهذیب اخلاقی، عفت جنسی و اخلاق مسیحی، ایدئولوژی و گرایش را بر پایه وحدت قومی- زبانی تمدن آسیائی - روسی پیشنهاد می کند. فضای اوراسیائی سعی دارد اقوام اسلاو، تورانی (ترک های آسیای مرکزی)، ارمنی و اوگور را گرد هم آورد. این استراتژی توسط جناح های راست و ناسیونالیست در روسیه تقویت می شود. دوگین Douguine نظریه پرداز این جریان، در سایت «جبهه ملی بلشویک»، اوکراین را با نام قدیمی اش «روسیه جدید» Novorossia نام برد. که یک بار هم این نام مورد استفاده پوتین قرار گرفت. تضاد استراتژیک بین امریکا و متحدانش از یکسو، و روسیه که می کوشد چین را نیز با خود همراه و یا دست کم بی طرف سازد از سوی دیگر، زمینه ساز دخالت قدرت های اروپائی و امریکا از یک سو و روسیه از سوی دیگر در امور داخلی این کشورها گردیده است. بی گمان این تضاد استراتژیک منعکس کننده تضاد منافع امپریالیستی و سلطه طلبانه میان این دو بلوک است. منافعی که با منافع توده های مردم منطقه اروپا و آسیا و منافع کارگران و زحمتکشان سراسر جهان در تضاد است و نه تنها از نظر اقتصادی و امنیتی و جانی، بلکه از نظر سیاسی و فرهنگی نیز لطامات دیرپا و سنگینی بر کارگران و دیگر زحمتکشان وارد می سازد.

جنگ سرد جدید ابزارهای جدیدی هم دارد که یکی از آنها انقلاب های ساختگی و یا منحرف کردن جنبش های انقلابی واقعی است. برای این کار بایستی شرایطی وجود داشته باشد و غالب کشورهای بلوک شوروی سابق پس از فروپاشی، این شرایط را داشتند. ویژگی مهمی که تقریباً بر همه کشورهای سابق بلوک شوروی حاکم می باشد حضور یک سیستم اداری فاسد و پوسیده است. روند خصوصی سازی در همه جا، از آنجا که اهرم های قدرت و نفوذ در دست بوروکراسی و تکنوکراسی سابق باقی مانده بود، همراه با تقلب و فساد همه گیر بود. این نه تنها توده های مردم بلکه بورژوازی نو پای این کشورها را هم دچار یأس و سرخوردگی می کرد. رژیم هائی که حمایت پایه ای مردم و قسمت اعظم شاخه دولتی را از دست داده اند و رهبرانشان به دلیل فساد مالی و ضعف به آسانی شکسته می شوند دیگر قادر نیستند ثبات حاکمیت را تضمین کنند. مخالفان با استفاده از ابزارهای جدید تکنولوژیک و رسانه هائی که چارچوب های سنتی سانسور و خفقان را شکسته اند، به شبکه جهانی اینترنت وصل شده اند و از قدرت مانور و تحرک زیادی بر خوردارند.

در نبود سازمان های مدنی و احزاب چپ و دموکرات قوی و سازمان یافته، مهار این جنبش ها در دست بخش هائی از باندهای حاکم قرار می گیرد. چنین است که در گرجستان، میکائیل ساکاشویلی، وزیر سابق دادگستری در کابینه شوارناتزه با حمایت رئیس سابق مجلس و خانم بورجانادزه، رئیس وقت مجلس، رهبری جنبش را در دست گرفت. یا در قرقیزستان رهبر اپوزیسیون کومانیسک باکیف، در کابینه آقاییف (رئیس جمهور)، پست نخست وزیری داشت. در

اوکراین نیز چنانکه دیدیم رهبران اپوزیسیون، مردان و زنان برخاسته از بورژوازی غیر حاکم بودند که برخی از آنها به الیگارش های غیر مسلط و برخی به بورژوازی خصوصی نوپای اوکراین تعلق داشتند و می کوشیدند پتانسیل اعتراضی توده مردم را در جهت دست یابی خود به قدرت سیاسی یا قدرت سیاسی بیشتر مورد بهره برداری قرار دهند. بر بستر این تضادهای داخلی، استراتژی دو قدرت امریکا و اروپای غربی از یک سو و روسیه از سوی دیگر رودرروی هم قرار می گیرند.

روشن است که بنا بر منطق مبارزه طبقاتی، بنیادهای رنگارنگ و دول امپریالیستی، جنبش ها و انقلابات را به وجود نمی آورند. اما دخالتشان در نبود احزاب و سازمان های مردمی و پایدار، این جنبش ها را از اهداف دموکراتیک و مترقی دور می کند. در نتیجه اغلب این انقلابات رنگی با آنکه زیر پرچم دموکراسی صورت گرفتند نه منجر به مردمسالاری شدند و نه آزادی های بیشتری برای شهروندان به ارمغان آوردند. نمونه بارزش در جمهوری های سابق شوروی، گرجستان است که در زمان ساکاشویلی وقتی که با ۹۶ درصد آرا دوباره انتخاب شد و مجلس را در اختیار خود گرفت، سانسور را بر مطبوعات و رسانه ها تحمیل کرد. بازداشت های غیر قانونی و شکنجه مخالفان بارها توسط منابع حقوق بشری اعلام شده است و سوء استفاده مالی و فساد در این کشور بیداد می کند.

«انقلاب نارنجی» اوکراین در ۲۰۰۴ پس از صربستان (سال ۲۰۰۰)، گرجستان «انقلاب گل سرخ» (سال ۲۰۰۳) و «انقلاب لاله ها» در قیرقیزستان (۲۰۰۵). حکایت از آتشی می کرد که دامن اقمار و جمهوری های سابق شوروی را گرفته بود. در چنین شرایطی است که قدرت های امپریالیستی و محافل وابسته به آنها مجال تاخت و تاز پیدا کردند.

مثلا روز ۱۷ فوریه ۲۰۰۲، مادلن آلبرایت، وزیر خارجه سابق امریکا در رابطه با بنیاد ژرژ سوروس، میلیاردر معروف، [طبق اطلاعیه بنیاد بین المللی رنسانس IRE بنیاد سوروس بین سال های ۱۹۹۱-۱۹۹۹، ۵۰ میلیون دلار برای فعالیت هایش خرج کرده است]، نمایندگان ۲۸۰ سازمان غیر دولتی را به اوکراین دعوت کرد تا به حکومت وقت اعتراض نموده بر روند انتخابات ماه مارس نظارت کنند. شیوه های به کار برده شده در «انقلاب گل سرخ» در گرجستان در اینجا هم به کار گرفته شد. در همایش داووس، ژانویه ۲۰۰۴، رئیس انستیتوی دموکراتیک ملی امریکا گفت: اوکراین، کلمبیا، نیجریه و اندونزی چهار دموکراسی کلیدی در آینده هستند. مادلن آلبرایت با اشاره به نامه جورج بوش (۴ اوت ۲۰۰۳) به کوچما اظهار کرد که نباید به دنبال قدرت باشد و دعوت کرد که اوکراین به اتحادیه اروپا و ناتو بپیوندد. او همچنین مقامات اوکراین را به مجازات تهدید کرد. این امر واقعیت دارد که جنبش های جوانان چون «کمارا» در گرجستان و «پورا» در اوکراین [ kmara به زبان گرجی معنای دیگر بس است می دهد و pora به زبان اوکراینی به این معناست که زمان فرا رسیده است] از سازمان های امریکائی چون «انستیتوی جامعه آزاد» که تحت نام وجوه سوروس FundSoros نیز مشهور است و یا از « انستیتوی دموکراتیک ملی» مبالغی دریافت می کنند.

### «انقلاب نارنجی» چه بود؟ «میدان ۲۰۰۴-۲۰۰۵»

آنچه به «انقلاب نارنجی» معروف شده عبارت بود از یک رشته اعتراضات، تظاهرات، اعتصابات و دیگر رویدادهای سیاسی (مذاکرات و غیره) که از نوامبر ۲۰۰۴ تا ژانویه ۲۰۰۵ رخ دادند. محرک مستقیم این رویداد، اعتراض به فساد، تقلب و تهدید در جریان رأی گیری برای انتخابات ریاست جمهوری پس از انقضای دو دوره ریاست کوچما (از ۱۹ ژوئیه ۱۹۹۴ تا ۲۳ ژانویه ۲۰۰۵) بود. مضمون اصلی آن در عرصه سیاست داخلی اعتراض به آنچه «حکمرانی موروثی کوچما» نامیده می شد، فساد، تورم و جنگ اندازی کوچما و یانوکوویچ و طرفدارانشان به یک رشته اهرم های اصلی اقتصادی و سیاسی بود. منادیان «انقلاب نارنجی» همچنین خواستار کاهش قدرت رئیس جمهور و افزایش

اختیارات مجلس بودند. در عرصه سیاست خارجی، رهبران «انقلاب نارنجی» از نزدیکی بیشتر به اتحادیه اروپا و ناتو (سازمان پیمان آتلانتیک شمالی) و در نهایت عضویت اوکراین در آنها، از استقلال بیشتر از روسیه و بیرون آمدن از سازمان «جامعه دولت های مستقل» حمایت می کردند. این «انقلاب» منجر به ابطال دور دوم انتخابات ریاست جمهوری شد که در آن یانوکویچ (نخست وزیر کوچما و کاندیدای مورد حمایت او) «برنده» اعلام شده بود. پس از برگزاری دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، یوشچنکو، با حدود ۵۲ درصد آرا در مقابل یانوکویچ با حدود ۴۴ درصد آرا، به ریاست جمهوری رسید و یولیا تیموشنکو نخست وزیر شد.

«انقلاب نارنجی»، برخلاف بسیاری از تحلیل های رایج، یک جنبش خود جوش و خود انگیزه، حتی جنبشی خودانگیزه که بعدها جریانات سیاسی کنترول آن را در دست گرفته باشند، نبود. بلکه حرکتی اساسا سازمان یافته بود. بُهدان هاراسیمیو در نتیجه گیری مقاله «انقلاب نارنجی و علت پُر مردگی آن» می نویسد: «انقلاب نارنجی اوکراین از چشم انداز دقیق علوم سیاسی، انقلابی سازمان یافته و نه خود انگیزه به شمار می رود که با بسیج شمار انبوهی از توده مردم همراه بود». آنچه در اینجا مورد نظر ماست «سازمان یافته» بودن حرکت موسوم به «انقلاب نارنجی» است، نه اینکه این حرکت واقعا یک انقلاب بود.

یک حرکت اعتراضی اواخر حکومت کوچما - یانوکویچ، «اوکراین بدون کوچما» بود که پس از قتل هریهوری روزنامه نگار در سال ۲۰۰۰ به راه افتاد. احزاب اپوزیسیون از سال ۲۰۰۲ زمینه های شرکت در قدرت، انتقال قدرت و یا نوعی «انقلاب در دولت» یا انقلاب دولتی را تدارک می دیدند و وارد ائتلاف در این زمینه شدند. ویکتور یوشچنکو (رهبر حزب اوکراین ما)، اولکساندر موروز (رهبر حزب سوسیالیست)، پترو سیموننکو (رهبر حزب کمونیست اوکراین) و بلوک یولیا تیموشنکو بیانیه مشترکی در سال ۲۰۰۲ درباره آغاز «انقلابی در دولت اوکراین» یا «انقلابی دولتی» در اوکراین امضا کردند. حزب کمونیست بعدا از این ائتلاف خارج شد چون مخالف اعلام کاندیدای واحد توسط این چهار جریان برای انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۴ بود.

برخی تحلیل گران دیگر معتقدند که «انقلاب نارنجی» حرکتی بود که از جانب محافل امپریالیستی امریکا و اروپا به منظور بیرون آوردن اوکراین از زیر نفوذ روسیه و ادغام اوکراین در اتحادیه اروپا و ناتو سازمان داده شده بود. این تحلیل گران به کمک های وزارت خارجه امریکا و USAID، «مؤسسه دموکراتیک ملی امریکا برای امور بین المللی»، «مؤسسه بین المللی جمهوری خواه»، «مؤسسه غیر دولتی خانه آزادی»، «مؤسسه جامعه باز (جورج سوروس)»، «مؤسسه کمک مالی به دموکراسی وابسته به دولت امریکا» اشاره می کنند.

واقعیت این است که امپریالیسم غرب در راه فتح اروپای شرقی، ابتدا سعی کرد از طریق مراودات حسنه با رهبران برخاسته از ویرانی های سقوط «سوسیالیسم موجود»، راه خود را بگشاید. یلسین در روسیه دست در دست غرب، سیستم اقتصادی و سیاسی و اداری شوروی را یک به یک از هم گسست. شوارناتزه در گرجستان با کمک ۲۰۰ کارشناس امریکائی، ارتشش را بازسازی کرد و کوچما در اوکراین با فرستادن سربازانش به عراق به یاری مهاجمان امریکائی شتافت... اما با تضعیف این رژیم ها و شکاف اجتماعی - سیاسی در این کشورها، امپریالیسم غرب به سمت مخالفان کمابیش لیبرال آنها و تقویت شان روی آورد. در این میان نقش سازمان های غیر دولتی (ONG) به عنوان پل های ارتباطی قابل تأمل است.

از زمان فروپاشی شوروی، معمولا وام دهندگان سرمایه در سطح جهانی مأموریت برپائی اقتصاد آزاد و «دموکراسی» را به عهده این سازمان ها واگذار می کردند. وابستگی این نهادها به امپریالیسم غرب و هماهنگی شان با محافل تجاری بارها در مطبوعات غربی مورد انتقاد قرار گرفته است. دولت روسیه پوتین به این امر به خوبی واقف است. وقتی

نیکولائی پاتروچف رئیس سازمان اطلاعات روسیه (FSB) گفت: «سازمان های غیر دولتی خارجی با پناه دادن به جاسوسان یک انقلاب در روسیه سفید و دیگر کشورهای "اتحادیه دولت های مستقل" سازماندهی می کردند».

رویداد هائی شبیه «انقلاب نارنجی» در اوکراین یا رویدادهائی که به سقوط یانوکوویچ منجر شدند و یا دقیق تر بگوئیم، نتایج این رویدادها از مدت ها پیش جزء اهداف استراتژی های کاخ سفید و یا دولت های المان، انگلیس، فرانسه و غیره بودند. به گفته زیگنیف برژینسکی، مشاور سابق کارتر مندرج در لوموند دیپلوماتیک ژانویه ۲۰۰۵، «توسعه قلمرو اروپائی - آتلانتیکی ایجاب می کند که کشورهای تازه به استقلال رسیده شوروی سابق به خصوص اوکراین به آن ملحق شوند». دولت بوش ۶۵ میلیون دلار برای حمایت از آقای ویکتور یوشچنکو خرج کرده است. (مات کلی، آسوشید پرس، ۱۱ دسامبر ۲۰۰۴ همانجا). فاکت های بسیاری از این گونه را می توان فهرست کرد.

اما جنبش هائی از قبیل «انقلاب نارنجی» و یا رویدادهائی را که منجر به سقوط یانوکوویچ شدند نمی توان تنها با دخالت امپریالیسم غرب، خواه به صورت حرکات جاسوسی، اعمال نفوذ سیاسی، اجیر کردن این یا آن سیاستمدار و تأمین مالی فلان حزب یا سازمان و غیره و یا صرفاً از طریق اعمال فشار اقتصادی از طریق صندوق بین المللی پول و یا موافقت نامه اتحادیه اروپا و یا تنها براساس رقابت و تضادهای بین امریکا و روسیه یا اتحادیه اروپا و روسیه توضیح داد. همان گونه که نمی توان همه آنها را نتیجه اعتراضات توده مردم به حکومت های مستبد و فاسد دانست، هر چند چه در «انقلاب نارنجی» و چه در رویدادهائی که به سقوط یانوکوویچ منجر شد توده های مردم شرکت داشتند (در اولی بیشتر و در دومی کمتر). البته همه این عوامل مؤثرند و نقشی بازی می کنند. برای درک و توضیح این رویدادها باید پیش از هر چیز وضعیت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه و تضادهای آن و نیروهای طبقاتی و سیاسی تأثیرگذار را بررسی کرد.

در واقع «انقلاب نارنجی» محصول رشد و تکامل تضادهای درون بورژوازی اوکراین (تضاد بین الیگارش ها و بخش دیگر بورژوازی اوکراین که بالاتر توضیح داده شد و نیز اختلافات درون الیگارشهای مناطق مختلف، به ویژه مناطق شرقی و جنوبی از یک سو و مناطق غربی و مرکزی از سوی دیگر) بود. بورژوازی غیر حاکم با تکیه بر نارضائی توده های وسیع مردم که زمینه های اقتصادی و سیاسی آن بالاتر آمد در سال ۲۰۰۴ توانست رژیم سیاسی حاکم را موقتاً به عقب براند و جانی برای خود در حکومت پیدا کند.

بُهدان هاراسیمیو استاد علوم سیاسی دانشگاه کالآگاری کانادا و پژوهشگر مؤسسه کانادائی مطالعات اوکراین، دانشگاه آلبرتا، در پایان مقاله اش زیر عنوان «*انقلاب نارنجی و علت پرمردگی آن*» در مورد رهبری «انقلاب نارنجی» می نویسد: «رهبران انقلاب نارنجی را نه روشنفکران رادیکال یا شورشیان مسلح بلکه سیاستمدارانی تشکیل می دادند که از لطف رژیم [کوچما- یانوکوویچ] بی بهره بودند اما بانکداران و آنتروپرونورهای [بنگاه داران] موفق از آنان پشتیبانی می کردند.»

(منبع: <http://www.cpsa-acsp.ca/papers-2007/harasymiw.pdf>)

منافع بورژوازی اپوزیسیون یا بورژوازی غیر حاکمی که با «انقلاب نارنجی» سهمی از قدرت را به دست آورد با منافع امپریالیسم غرب همسوئی و همخوانی داشت و از این رو مورد حمایت محافل امپریالیستی قرار می گرفت. از سوی دیگر این بورژوازی اپوزیسیون (چه الیگارش های غیر حاکم و چه بورژوازی نوپای غیر الیگارش) نیز برای دست یابی به قدرت نیاز به حمایت مادی و تبلیغاتی و سیاسی و اطلاعاتی محافل امپریالیستی غرب داشت. تنها در این مجموعه تضادها و کنش ها و واکنش ها می توان مضمون «انقلاب نارنجی» را فهمید: مبارزه ای در درون بورژوازی اوکراین بر سر قدرت سیاسی و داشتن سهمی بیشتر در استثمار کارگران و توده های زحمتکش و غارت منابع طبیعی.



بورژوازی غیر حاکم در این مبارزه قدرت از یک سو با تکیه بر نارضایتی مردم و از سوی دیگر با تکیه بر حمایت محافل امپریالیستی غرب و در چارچوب تضادهای امپریالیسم امریکا و اروپا با رژیم سرمایه داری امپریالیستی روسیه توانست سهمی در قدرت سیاسی پیدا کند اما سلطه یا هژمونی به دست نیاورد و بورژوازی حاکم ظرف چند سال توانست مواضع از دست رفته را دوباره به دست آورد. ریاست جمهوری یانوکویچ بیان این تسخیر مجدد قدرت بود.

### مضمون مبارزه «اپوزیسیون» با یانوکویچ- «میدان ۲۰۱۳-۲۰۱۴»

مبارزه اپوزیسیون با حکومت یانوکویچ ادامه همان مبارزه قدرت ۱۰ سال پیش در درون بورژوازی اوکراین است با این تفاوت که هم نیروهای درگیر تحول یافته اند و هم شرایط مبارزه آنها تغییر کرده است. اما مضمون مبارزه آنها همان است که بود. عوامل و نیروهای محرک رویدادهایی که به سقوط یانوکویچ منجر شدند همان عوامل و نیروهای هستند که ده سال پیش در «انقلاب نارنجی» عمل می کردند با تفاوت های زیر:

نقش جنبش اعتراضی مردم و خواست های توده ای در اعتراضات «میدان ۲۰۱۳-۲۰۱۴» از سطح اعتراضات مردمی در «میدان ۲۰۰۴-۲۰۰۵» هم پائین تر بود و سلطه و صحنه گردانی بورژوازی اپوزیسیون و دار و دسته های ناسیونالیست و فاشیست بیشتر.

بورژوازی اپوزیسیون قوی تر از سال ۲۰۰۴-۲۰۰۵ بود، همچنین بخش هایی از الیگارشی های طرفدار یانوکویچ و حزب مناطق نیز از او جدا شده و به اپوزیسیون پیوسته بودند.

تضاد امپریالیسم غرب با روسیه به خاطر افزایش قدرت و نفوذ اقتصادی روسیه به ویژه در زمینه انرژی و نیز افزایش قدرت نظامی و مالی او شدت بیشتری پیدا کرده است و از سوی دیگر اتحادیه اروپا نسبت به ده سال پیش نیرومند تر شده بود و در نتیجه با قدرت بیشتری نسبت به ۲۰۰۴-۲۰۰۵ وارد عمل شد.

وجود بحران بزرگ اقتصادی شدید در اوکراین در متن ادامه بحران عمومی سرمایه داری در اروپا و امریکا، در نتیجه تلاش بیشتر امپریالیسم غرب در جهت کشیدن اوکراین به مدار اقتصادی و مالی خود، تسلط بر بازار آن و کنار زدن روسیه و «پیشگیری» از حضور چین نیز مواردی هستند که در زمان وقوع «انقلاب نارنجی» نبودند یا به این شدت نبودند.

ورود قدرتمند صندوق بین المللی پول و نیز بانک جهانی و بانک اروپایی بازسازی و توسعه برای کشیدن اوکراین به زیر زنجیرهای مالی خود و شکل دادن به اقتصاد نئولیبرالی در اوکراین.

توسعه نقشه های استراتژیک برای سلطه بر دریای سیاه و «محاصره» روسیه و گسترش قلمرو ناتو.

یکی از نتایج رویدادهای سال ۲۰۱۴ قدرت یابی احزاب و گروه های راست افراطی ناسیونالیست و بعضا فاشیستی در جنبش اوکراین و رشد روزافزون آن و نقشی است که در «انقلاب نارنجی» و به ویژه در رویدادهای «میدان» بازی کرده است. این موضوع نقطه ای مرکزی در تحلیل اوضاع کنونی اوکراین است.

توجه کنیم که خشن شدن اعتراضات در فوریه و مارس ۲۰۱۴ و ایجاد میلیشای نظامی و سازماندهی حمله به کاخ ریاست جمهوری و پارلمان، توسط این جریان ها انجام گرفت و منجر به لغو توافق سه گانه شد. اتحادیه اروپا و طرفدارانش که دموکراسی و حقوق بشر را دائما تکرار می کنند و در موافقت نامه همکاری نیز آنها را درج کرده اند می توانند افتخار کنند که دار و دسته های شبه نظامی نئونازی و فوق راست شرایط «پذیرش» این موافقت نامه را فراهم کردند و بی شک منتظر پاداش خود نیز از الیگارشی های جدید هستند. همین شبه نظامیان در موقع رأی گیری در مورد لغو زبان روسی به عنوان زبان رسمی در ایالات شرقی، در داخل و خارج پارلمان مستقر شده بودند و به

اصطلاح آن را محافظت می کردند. بلافاصله پس از پیروزی مخالفان، شبه نظامیان فاشیست در نیروهای انتظامی و نظامی ادغام شدند و مناصب مهمی را در وزارت خانه های دفاع و امنیت داخلی و دادستان عمومی اشغال کردند [در دولت جدید اوکراین، ۴ وزیر اسوبودا (حزب دست راستی افراطی) وجود دارند که همگی خواستار پیوستن اوکراین به ناتو هستند] غربی ها این نیروهای فاشیست را مدافعان آزادی و دموکراسی می خوانند. امریکا در ۲۰ سال گذشته ۵ میلیارد دلار برای حمایت از اپوزیسیون اوکراین خرج کرده است و ارتباطش با فاشیست های اوکراین به دوره ریگان برمی گردد. (آلن وود...).

فساد و بوروکراسی در گروه حاکم و اپوزیسیون و نبود سازمان ها و احزاب مترقی پایدار، خلأیی به وجود آورده که شعارها و برنامه های عوام فریبانه اسوبودا را برای بخشی از توده ها جذاب نموده است. کارگران و زحمتکشانی که در غرب و مرکز اوکراین به سمت این جریان ها جذب می شوند و یا برعکس کارگران صنایع عظیم قسمت شرقی که چشم امید به روسیه دوخته اند و منتظرند که به آنها کمک کند در اشتباه عظیمی به سر می برند. مثلاً ایالت دونباس که سرزمین حاصلخیزی است و روزی مایه افتخار شوروی بود، امروزه دچار آنچنان فاجعه اقتصادی گردیده که زمینه ساز اعتراضات متعدد کارگری است. از آن جمله جنبش و حزب ۱۵۰۰ هریونیاس (Hryvnia)، ۹۳ یورو. ولی این معدنچیان که شاهد افول فعالیت اقتصادی شان هستند هنوز رو به گذشته و چشم به همسایه شرقی دارند.

برنامه سیاست خارجی اسوبودا با تأکید بر هویت ملی و ضد روسی، اساساً بر محور پیوستن به سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) می چرخد. باز مسلح شدن به سلاح های هسته ای و خروج از همه نهادهای همکاری وابسته به روسیه، جنبه های دیگر این سیاست را تشکیل می دهد. «ایوری لوچنکو» یکی از کادرهای حزب، سیاست فرهنگی و اجتماعی اسوبودا را به خوبی خلاصه کرده است: «ما مدافع ارزش های خانواده، مدافع اروپای ملت ها و ضد چند فرهنگی هستیم که به نظر من سیاستی برای درهم آمیختن فرهنگ های گوناگون است و این ممکن نیست... این منطقی نیست که در یک شهر فرهنگ های مختلف با هم همزیستی کنند. این انجام شدنی نیست». با وجود موفقیت های اسوبودا، چرخش های آن به نظر برخی از راست گرایان افراطی، مماشات جویانه تلقی می شود و در سمت راست آن گروه هائی دیگر سر برآورده اند مهمترین این گروه ها، باندرا، BANDERA، (استفان باندرا)، گروهی که متهم به همکاری با فاشیست ها و نازیسم است اخیراً در شورش های میدان فعال شده و میلیس های آنها در حمله به قرارگاه ها و نهادهای رژیم دست داشتند. گروه دیگر پراوی سکتور (PraviySektor) است که از میان شعله های آتش خیابان گروشسکی بیرون آمدند و به سرعت هزاران نفر را به دور خود جمع کردند. اخیراً پارلمان اوکراین رأی به ایجاد یک گارد ملی داده است. با نفوذ عناصر افراطی در نیروهای نظامی، بیم و خطر الحاق آنها به راست افراطی «پراوی سکتور» زیاد است. حتی برخی از تحلیل گرانی که برای «جنبش میدان» اصالتی قائل هستند، وجود عناصر راست افراطی در رهبری آن را مانعی در راه کسب آزادی و دموکراسی ارزیابی می کنند. مثلاً در لوموند دیپلوماتیک می خوانیم: «هرچند جنبش "میدان" از اصالت و روحیه شهروندی برخوردار است و جایگاه مهمی در جنبش همگانی مردم اوکراین در کسب آزادی و دموکراسی و استقلال دارد. اما با وجود این عناصر در رهبری جنبش دورنمای سازنده ای را پیش روی نمی گذارد». (منبع پیشین)

مقایسه ای بین «بهار عربی» و «انقلاب های رنگی» بدون شبیه سازی برای نتیجه گیری بحث ما جالب است. در آنجا نیز بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و از بین رفتن چتر حمایتی که بر بالای سر کشورهای چون لیبی، سوریه و حتی سودان و مصر برپا شده بود اوضاع بین المللی به ضرر حکومت های مستبد مستقر در این کشورها تغییر کرد. در آنجا هم، غرب در ابتدا سعی کرد با تحیب سران این کشورها آنها را به حوزه نفوذ خود بکشاند و خلأ حضور شوروی

را بر کند. فرانسه و امریکا از هیچ اقدامی برای نزدیکی و جلب صدام حسین، معمر القذافی، بشار الاسد و سایر دیکتاتورهای عرب چون بن علی و مبارک کوتاهی نکردند. اما وقتی نسیم بهار عربی شروع به وزیدن و پایه های دیکتاتوری های عرب شروع به لرزیدن کرد، آنها با تعویض استراتژی و در پوشش مدافعان حقوق بشر و منادیان آزادی و دموکراسی به دخالت در این کشورها تا حد حمله نظامی به لیبی و سوریه اقدام کردند. در استراتژی غرب، مسأله دسترسی آسان تر به انرژی و تأمین منابع آن، گشودن بازارهای مصرف کالا و سرمایه، حضور نظامی و سیاسی در منطقه ای با اهمیت فوق العاده استراتژیک نقش درجه اول را بازی می کنند. اگر در این میان مردم تونس سعی کرده اند سرشان را از گرداب کنونی خارج نگه دارند به یمن قدرت سندیکای مستقل کارگران و حضور جامعه مدنی زنده و فعال، مانند جنبش زنان و کلا می باشد که توانسته اند تا اینجا در مقابل موج اسلام گرائی و انتگریم مقاومت کنند.

مردم اوکراین همچون توده های عرب بین چکش و سندان گیر کرده اند. در اینجا توهم به اروپا و روسیه و بیدار شدن دیو ناسیونالیسم افراطی جای مدینه فاضله خیالی اسلام ناب و انتگریم جنایتکار اسلامی را گرفته است و برای رهائی از این دوزخ، کارگران و زحمتکشان شرق و غرب اوکراین و توده های مناطق مختلف آن، راهی جز وحدت و مبارزه مشترک علیه الیگارشسی سرمایه داری و دولت های رنگارنگ حامی و خادم آنها ندارند. اصلی ترین دغدغه خاطر «اصلاح طلبان» لیبرال و نئولیبرال غرب گرا چون الیگارش ها و تکنوکرات های شرق گرا که قدرت سیاسی را در این ۲۴ سال باهم تقسیم کرده اند خدمت به الیگارش های ریز و درشت غرب و شرق و حامیان و شرکای اروپائی و امریکائی و روسی آنها می باشد. زدودن توهمات ناسیونالیستی و طرد هرگونه گرایش که در میان کارگران تفرقه ایجاد کند شرط مقدم در جهت وحدت و سازماندهی مستقل کارگران و زحمتکشان در راه رهائی است.

به حمله کنونی روسیه پوتین به اوکراین برگردیم: این حمله از یک سو واکنشی به توسعه طلبی امپریالیسم امریکا و متحدان اروپائی اش در تلاش آنها برای پیشروی در اروپای مرکزی و شرقی و گسترش قلمرو ناتو در این منطقه و تهدید «امنیت» و منافع روسیه صورت گرفته است و از سوی دیگر بیانگر توسعه طلبی و کشورگشائی امپریالیستی اولیگارش های ناسیونالیست - شووینیست حاکم بر روسیه است. طی دهه اخیر عوامل چندی باعث تشجیع روسیه در این تلاش های توسعه طلبانه گردیده است: تقویت بنیه نظامی (غیر هسته ای و هسته ای) روسیه، بهبود وضع مالی و اقتصادی روسیه (از جمله تقویت و تحکیم صندوق ذخیره ارز و طلای روسیه که چهارمین صندوق بزرگ در جهان است)، وابستگی اروپا به گاز و نفت روسیه، افزایش اهمیت روسیه به عنوان صادر کننده بزرگ غله که یک کالای استراتژیک است، استقرار روابط گسترده اقتصادی و سیاسی با چین که از سوی این کشور روابط استراتژیک نامیده شده و سرانجام چنانکه در بالا نیز اشاره شد افول قدرت و نفوذ امریکا و اختلافات درونی اتحادیه اروپا و نداشتن قدرت نظامی متحد اروپائی و نبود عزم کاربرد آن در مقابل روسیه. این عوامل باعث پیشروی های کنونی پوتین در اشغال اوکراین شده اند.

طبق آخرین اطلاعات، اتحادیه اروپا و امریکا تحریم های وسیع همه جانبه و بسیار سنگینی علیه روسیه در نظر گرفته اند همچنین تلاش هائی برای تقویت نظامی حکومت اوکراین از سوی امریکا و متحدانش صورت می گیرد که با گسترش حضور نظامی روسیه و اشغال احتمالی کامل و سقوط احتمالی حکومت اوکراین کارائی چنین کمک هائی دست کم در کوتاه مدت نمی تواند اوضاع را تغییر دهد.

چنانکه در بالا گفته شد تضاد استراتژیک میان امپریالیسم امریکا و متحدانش و امپریالیسم روسیه که اینک به جنگی بزرگ و ویرانگر در اوکراین منجر شده منعکس کننده تضاد منافع امپریالیستی و سلطه طلبانه میان این دو بلوک است. منافعی که با منافع توده های مردم منطقه اروپا و آسیا و منافع کارگران و زحمتکشان سراسر جهان در تضاد است. این

جنگ نه تنها از نظر تلفات انسانی و لطمات اقتصادی و گسترش ناامنی بلکه از نظر سیاسی و فرهنگی نیز لطمات دیرپا و سنگینی بر کارگران و دیگر زحمتکشان وارد می‌سازد. طرفداری از هیچ یک از دو طرف این جنگ درست و بجا نیست چون از هر دوسو ناعادلانه و مخالف منافع مردم اوکراین و کارگران و زحمتکشان منطقه و سراسر جهان است.

برای کسب اطلاعات بیشتر درباره تاریخ گذشته و اوضاع سیاسی-اقتصادی امروز اوکراین، می‌توان به مقاله زیر (پیش زمینه ها و پی آمدهای بحران اوکراین-) که در تیرماه ۱۳۹۳ در سایت آنرکش آمده، و ما در نوشته بالا از آن استفاده کرده ایم، رجوع کرد. خواننده باید توجه داشته باشد که تغییرات اقتصادی و سیاسی این ۷ سال گذشته در این مقاله ملحوظ نگردیده است اما تضادها و گرایش های اصلی ذکر شده و در این نوشته هنوز به اعتبار خود باقی است و ما را به درک عمیق تر اوضاع این کشور کمک می‌کند که در مرکز تضادهای بین قدرتهای جهانی روسیه، امریکا، اروپا و قدرت بزرگ منطقه ای ترکیه قرار گرفته است.

۵ اسفند [حوت] ۱۴۰۰